

خودسازی برای پیروزی

انسان مانند تمام جانوران دارای غرائز مخصوص به خود میباشد. ساده ترین تعریف غریزه اینست که: «عادات و رفتاری که هر موجود جاندار از بدو تولد بطور ناخودآگاه از خود بروز میدهد، و این عادات در طول تاریخ حیات نسلها، تسلسل داشته و منقطع نشده است.»

دانشمندان علوم انسان شناسی به این نتیجه مشترک رسیده اند، که غرائز مادرزادی باوجود اینکه در جانوران مشابه کاملاً یکنواخت بوده و خارج از محدوده آموزش و پرورش میباشد، ولی شرایط اقلیمی و طبیعی در نوع غرائز اولیه موجودات هم نژاد تأثیر عمیقی خواهد داشت.

این تغییر نژادگی از یکطرف دست آویز گروهی از خود بزرگ بینان در برهه هایی از زمان شده، و فلسفه غیرانسانی نژادپرستی «راسیسم» شکل گرفته است. فلسفه «راسیسم» ارتباط غیرقابل تفکیکی با «جبر و تقدیر» در مقابل «اختیار و تقدیر آفرینی» دارد.

در کشور ما، یکی از تاریک ترین دوران حکومت «جبر و تقدیر»، در طول استیلای خلفای اموی بوده است. زمان ننگ آوری که اعراب بیابان گرد و بدوی، دم از برتری نژادی نسبت به ایرانیان زدند، و آتشی را برافروختند، که نه تنها میلیونها نفر از اعراب در کام آن سوختند و هنوز هم پس از هزار و سیصد سال در قلب ایرانیان، شعله های خشم و نفرت از این لاف ابلهانه زیاده میکشد.

البته هدف آن صحرانوردان تازه به قدرت رسیده، سرپوش نهادن بر دیگ جوشان خشم و خروشی بود که در نهان خانه ضمیر ملت بزرگ ایران بنیان حکومت بیابان گردان را بلرزه افکنده بود، خلفا متوجه شده بودند که هیجان ملت، انفجار سرنوشت سازی را در پی دارد و تازه به تمدن رسیدگان تازی از وحشت قیام ایرانیان خواب و خوراک آسوده را از دست داده بودند.

در آن لحظات حساس تاریخی، ناگهان دستاربندان حیلہ باز، مسئله خانه برانداز «جبر و تقدیر» را پیش کشیدند. با این افسانه شوم و دیرینه بادیه نشینان، که «انسان موجودی است بی اراده در مقابل جبر و بازی تقدیر، سرنوشت هر انسان، از بدو ولادت بر پیشانی او نوشته شده و با این تقدیر الهی نه یارای ستیزی است و نه توان گریزی.»

و به این ترتیب ضعف و ناتوانی خود را در کشورداری و دین پروری به حساب خواست خداوند گذاردند و بی لیاقتی دودمان فاسد خویش را «صلاحدید باریتعالی شمردند» و مبارزه با آن روش جنایت آلود در حکومت تحمیلی را، «محاربه با خدا و رسول» نام نهادند، و بدعتی ناخوش نهادند که هنوز هم با عواقب شوم آن، دست به گریبان هستیم.

این چنین بود که برای آدمیان «فقیهی» در این جهان، و «شفیعی» برای آن جهان تراشیدند. این دلالات در میان «انسان و خدا»، آدمیان را موجودات بی عقل و شعور و «سفیه» شمردند که نیازمندان «ولایت» هستند.

اعراب بدوی را توان درک عواقب این بازی سیاسی نبود، ولی ایرانیان که از فرهنگی کهن و پربرابر بهره ور بودند از این تحمیل سر برتافتند و دیری نپائید که سردار بزرگ ایرانی «ابومسلم خراسانی» خط بطلان بر تمام «قضایای الهی»! کشید و فلسفه جبر و تقدیر و نژادپرستی اعراب بیابان گرد را به زباله دانی تاریخ حواله نمود و بفرمان آن ابرمرد تاریخ ساز، ظرف یکروز ششصد هزار نفر از این نژاد باصطلاح برتر بدست آزادمردان ایرانی گردن زده شدند.

بهانه نژاد پرستی

بطور کلی هر فلسفه‌ای را زیر بنا و پایه‌ای استدلالی نیز هست. این امر مسلم است که مقدار زیادی از سرنوشت انسان بستگی به «جبر و تقدیر» دارد. به این معنی که ما از پدر و مادری زاده شده ایم که آنان را انتخاب نکرده بوده ایم، در شهر و دیاری از دنیای بزرگ پای به جهان گذاشتیم، که کوچکترین دخالتی در انتخاب آن نداشته ایم، حتی نام و نشانی بدون اجازه ما بر ما نهاده شده است که ما از آن آگاهی نداشته ایم، و به همین ترتیب، در تعیین نوع خانواده، محله و محیط پرورشی، تربیتی و آموزشی، بهداشتی و اجتماعی، و هزاران عامل دیگر به ما تحمیل شده که ما هیچگونه نقشی در تعیین آنها نداشته ایم. تا اینجا سرنوشت هر یک از ما را «جبر و تقدیر» رقم زده است. و حقیقت وجودی ما در ماورای اختیارتمان تکوین یافته است.

ولی آیا این فرمان جبر بایستی تا ابد بر ما حکومت کند؟ و یا اینکه ما میتوانیم حاکم بر سرنوشت خویش باشیم؟ جواب این سؤال بسیار ساده است، زیرا هیچ فرد عاقل و بالغی نمی‌خواهد بصورت یک برده و یا بنده زندگی کند.

راه رسیدن به پیروزی

- 1- باید بدانیم که هیچ قدرتی در جهان، از قدرت کنترل و تسلط ما بیرون نیست.
 - 2- باید بخواهیم که بر سرنوشت خویش حاکم باشیم.
 - 3- از «خود فراموشی» که ما را قرنهایست به آن دچار کرده اند نجات یابیم، و بدانیم که «چه» بوده ایم؟، «چه» هستیم؟ و «چه» باید باشیم؟
 - 4- در خود فرو رویم و «خود» را بشناسیم.
 - 5- برای آینده بهتر «خود» را بسازیم.
 - 6- آنگاه با سرمایه کافی و ذخیره علمی و تجربی آماده «نبرد» شویم، نبردی سرنوشت ساز و بی‌امان برای بهبود زندگی خود و هم میهنانمان.
 - 7- باید اطمینان داشته باشیم تا میهنان نجات پیدا نکند، هرگز نه خود روی خوشی و شادی خواهیم دید و نه نسلهای آینده ما. بنابراین همانطور که در بالا اشاره کردیم، هیچگاه نمیتوان نقش حکومتها را فاسد را نادیده گرفت.
- آینده وقتی بروی ما ایرانیان لبخند خواهد زد، که گریبان مام میهن را از چنگال خون آلود وارثین «خلفای دروغگو» نجات بخشیم.

راه نجات ایران، این است و جز این نیست.

احمد - ب

از ایران